



Essays in  
**Philosophy and Kalam**

Vol. 51, No. 2, Issue 103

Autumn & Winter 2019 - 2020

DOI: <https://doi.org/10.22067/philosophy.v51i2.73227>

جستارهایی در  
**فلسفه و کلام**

سال پنجاه و یکم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۳

پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ص ۹۷-۱۲۵

## **واکاوی جایگاه «مرگ» در اندیشه مولانا و فلسفه وجودی و دلالت‌های برآمده از این دو دیدگاه\***

مسعود حسن پور

دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه آزاد اصفهان واحد خواراسگان

Email: shabaneh111@gmail.com

دکتر علیرضا یوسفی<sup>۱</sup>

استاد مرکز تحقیقات آموزش پزشکی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

Email: ar.yosefi@gmail.com

دکتر فریبا حقانی

دانشیار مرکز تحقیقات آموزش پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

Email: fariba.haghani@gmail.com

### **چکیده**

پژوهش حاضر با به کارگیری روش تحلیل محتوای کیفی به واکاوی متون و پژوهش‌های بین‌المللی در ارتباط با مرگ پرداخته است. از کلیه منابع چاپی و الکترونیکی در دسترس مبتنی بر اهداف و سؤالات پژوهش برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شد. تجزیه و تحلیل اطلاعات با بکارگیری نظام مقوله‌بندی قیاسی انجام شد و در فرایند آن ابتدا با کدگذاری باز مؤلفه‌ها احصاء و سپس با حذف همپوشانی و دسته‌بندی موارد، نتایج محقق شد. هدف کلی از انجام تحقیق واکاوی جایگاه مرگ در اندیشه مولانا و فلسفه وجودی و دلالت‌های برآمده از این دو دیدگاه بود. نتایج بدست آمده در مقوله‌های مرگ به مثابه یک حقیقت و مسلم‌ترین امکان‌ها، به مثابه تعالی طلبی، به مثابه اندیشه ورزی، به مثابه رهایی، به مثابه شادی، به مثابه آزمون، به مثابه غلبه بر ترس، به مثابه کنترل امیال، به مثابه تغییر و تحول تقسیم‌بندی گردیدند. بنابراین می‌توان گفت که مرگ به عنوان پایان زندگی نیست و می‌تواند به عنوان یک پل و گذر از یک دوره زندگی و ورود به دوره دیگر زندگی باشد. بنابراین می‌توان مرگ را به عنوان یک گام از زندگی تلقی نمود.

**کلیدواژه‌ها:** مرگ اختیاری، مولانا، مثنوی معنوی و فلسفه وجودی، تربیت.

\* مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۳/۱۲؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۹/۰۲/۲۲.

۱. نویسنده مسئول

## Analysis of the Position of "Death" in Rūmī's Thought and Existential Philosophy and the Implications of These Two Perspectives

**Massoud Hassanpour**

PhD Student, Isfahan Azad University, Khorasgan Branch

**Dr. Alireza Yousefy**

Professor of Medical Education Research Center, Isfahan University of Medical Sciences

**Dr. Fariba Haghani**

Associate Professor, Medical Education Research Center, Isfahan University of Medical Sciences

### Abstract

The present study has used the method of qualitative content analysis to analyze international texts and research related to death. All available print and electronic sources related to the research objectives and questions were used to collect information. Data analysis was performed using the deductive classification system and in the midst of the process, first the components were counted by open coding and then the results were achieved by removing the overlap and categorizing the items. The general purpose of the research was to investigate the position of death in Rūmī's thought and existential philosophy and the implications of these two views. Results were divided into these categories: death as a truth and the most certain possibility, death as transcendence, thinking, liberation, joy, test, overcoming fear, controlling desires, and death as change and evolution. Therefore, it can be said that death is not the end of life and can be a bridge and a passage from one period of life to another. Therefore, death can be considered as a stage of life.

**Key Words:** Voluntary Death, Rūmī (*Mawlānā*), Masnavi-ye-Ma'navi, Existential Philosophy, Training .

## مقدمه

در این نوشتار تلاش شده است مفهوم مرگ در فلسفه وجودی و اندیشه مولانا بررسی شود. تطبیق مرگ در دو نگرش مذکور و بررسی الزامات آنها هدف اصلی پژوهش می‌باشد. در فلسفه وجودی مرگ به عنوان یک مقوله تأثیرگذار در جهت دادن به زندگی، از جایگاه ارزشمندی برخوردار است. فلاسفه وجودی معتقدند جهت‌گیری نسبت به مرگ لازمه اصالت است. زیرا مرگ اصیل‌ترین امکان وجود هست که کل هستی را تهدید می‌کند. در اندیشه مولانا نیز مرگ بر خلاف درک عام که مقوله‌ای ناشناخته و ترسناک است؛ دارای الزامات اساسی است. هرچه انسان زندگی اصیل‌تری داشته باشد؛ کمتر از مرگ می‌هراسد، همانگونه که هر قدر زندگی آدمی عاری‌تر باشد، ترس از مرگ بیشتر است. مولانا با تفکیک مرگ عام و مرگ ارادی تصویری شکوهمند ارائه می‌دهد. مرگ حرکت به سوی تعالی است. اگر در زندان گشوده شود زندانیان شادمان می‌گردند. به تعبیر مولوی مرگ جداسازی گندم و کاه و راهی به وارستگی است. این نوشتار با هدف تطبیق مرگ در دو نگرش مذکور و بیان برخی دلالت‌های آنها ارائه می‌شود. بعضی تحقیقاتی یافت شده در این زمینه عبارتند از:

۱) حکایت جان سیری در دیدگاه مولانا. شریفی نسب (۱۳۸۶). در این مقاله که در نشریه فرهنگ چاپ شده است نویسنده به تبیین فلسفه مرگ پرداخته است؛ و آن را بازگشت به عالم اصلی و جدایی نیکان از بدان دانسته است.

۲) موت ارادی در آینه مثنوی. دزفولیان (۱۳۹۰). در این پژوهش که در فصلنامه ادیان و عرفان چاپ شده است؛ نویسنده با تفکیک مرگ ارادی و مرگ طبیعی به اهمیت مرگ ارادی اشاره می‌کند. وی معتقد است کشتن نفس در اندیشه مولانا جنبه مجازی دارد و در معنای تبدیل نفسانیات به خواسته‌های روحانی است.

۳) حرکت متعالیه مرگ در مثنوی معنوی. بلوکی، عباسی (۱۳۹۳). این مقاله در فصلنامه علمی پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی چاپ شده است. نویسندگان معتقدند مرگ نه تنها لازمه زندگی، بلکه تکامل حیات انسانی است و آدمی با مرگ به رهایی می‌رسد.

۴) مرگ و موت ارادی از دیدگاه سنایی، عطار و مولانا. خدایاری (۱۳۹۵). این مقاله در فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی چاپ شده است. نویسندگان معتقدند یکی از مضامین مولوی مرگ و مرگ طلبی است. در چنین مرگی، مفهومی ارزشی نهفته است؛ به گونه‌ای که اگر مرگ طبیعی همه انسانها را در بر می‌گیرد، مرگ اختیاری فقط شامل برگزیدگان می‌شود. از نظر مولانا با مرگ حیات متوقف نمی‌شود؛ بلکه خروج از زندان و رهایی است.

روش شناسی پژوهش: در این مقاله به روش تحلیل محتوای کیفی، نظام مقوله بندی قیاسی به واکاوی متون و پژوهش های موجود در ارتباط با فلسفه وجودی و اندیشه مولانا پرداخته است. حوزه پژوهش کلیه منابع چاپی و الکترونیکی بوده است که با روش نمونه گیری نظری مبتنی بر اهداف و سؤالات پژوهش با ابزار فیش برداری، سندکاوی شده است. سپس مقوله های ارائه شده جهت اعتبار بخشی و بررسی در اختیار تعدادی از صاحب نظران فلسفه وجودی و آشنا با اندیشه مولانا قرار گرفته؛ و جمع بندی نظرات آنها در الگوهای نهایی لحاظ شده است.

### یافته های پژوهش

این پژوهش به تبیین جایگاه مرگ در فلسفه وجودی و اندیشه مولانا پرداخته است. بر این اساس برای هر قسمت یافته های پژوهشی ابتدا به صورت کدگذاری آورده شده است. سپس به صورت مختصر به شرح کدها پرداخته شده است. آنگاه مطالب جمع بندی شده است.

#### جدول (۱): مرگ در فلسفه وجودی

مفاهیم دریافت شده	سند	گزاره های استخراج شده
- انسان نوسان بین یقین و تردید مواجهه با مرگ و فردیت	دستغیب، ۱۳۵۴ : ۱۲۲	انسان راهرو، بین قطب یقین و بی یقینی در نوسان است. کی یرکگور می گوید با روبرو شدن با مرگ به فردیت خویش دانستگی پیدا می کنیم.
مرگ و تناهی مندی مرگ نزدیک ترین امکان - مرگ نخستین یقین هستندگان	هایدگر، ۱۳۸۹: ۵۸۰	مرگ دازاین پذیرش تناهی مندی و استقبالی داوطلبانه از هستی است. مرگ برای هایدگر نزدیک ترین امکان دازاین است. حقیقی گرفتن مرگ نشان از یقینی دارد که از نوع دیگر است و سرآغازین تر از هر گونه یقین و قطعیت منسوب به هستندگان است که در درون جهان در معرض مواجهه می آیند.
مرگ حقیقی پیش رو مواجهه با مرگ و آگاهی دازاین انسان و اندیشه در باب	ادوارد، ۱۳۷۷: ۱۷۷	حقیقت فراروی ماست، ولی ما از آن غافلیم. تا انسان در برابر مرگ قرار نگیرد و خطر آن را حس نکند به حقیقت آن دست نمی یابد. بودن ما بودنی است برای مرگ. انسان موجودی است که

«بودن»		با اندیشه درباره بودن، بودن خویش را در بازی می بیند. بودن او در مخاطره است.
- مرگ و امکان های آن - ناگزیر بودن امکان مرگ - مرگ اصیل ترین امکان ها - فرمانروایی مرگ بر امکان ها	ه.ج بلاکهام، ۱۳۹۳: ۱۴۷	هنگامی که مرگ روی می دهد، امکان های آن فرو نشانده می شوند اما از دست نمی روند. در واقع مرگ به گونه ای چشمگیر امکان من است. زیرا تحقق ناگزیر است و در اصیل ترین شیوه شخصی و بدون امکان هرگونه پرهیز یا جانمایی توسط من به تحقق خواهد پیوست. افزون بر آن مرگ امکانی است که نه تنها بر تمام امکان های دیگر فرمان می راند؛ چرا که آنها را به ناگاه فرو می نشاند. بلکه در همان حال که مورد انتخابند نیز بر آنها سنگینی می کند.
- مرگ اندیشی تمیزگر دازاین	سارتر، ۱۳۹۰: ۲۰۴	دازاین به خاطر اینکه می داند، زمانی خواهد مرد به نیستی و هستی خودش و دیگران می اندیشد. به این ترتیب از دیگر هستندگان متمایز می شود.
- مرگ سازنده گزینش ها - مرگ محدودکننده امکان ها - مرگ عامل تمایز انسانها	سارتر، ۱۳۹۰: ۲۰۶	مرگ آزادی و گزینش را می سازد. ... اگر مرگ در میان نبود همه ما همه امکانات را می آزمودیم و به هم شبیه می شدیم.
- ناگزیری انسان به اندیشه در هستی	سارتر، ۱۳۹۴: ۳۳۹	مرگ انسان را ناگزیر به اندیشیدن به معنای هستی می کند.
- قطعیت امکان مرگ - مرگ تحدید کننده امکانها	احمدی، ۱۳۸۱: ۴۸۷	مرگ یک قطعیت است. امکانی است که به قطعیت و یقین تبدیل می شود و هر امکان دیگر را مسدود می کند.
- فلسفه پاسخ به مقوله مرگ - مواجهه با مرگ و اندیشه وری	مگی، ۱۳۸۹: ۱۴۵	فلسفه اساساً پاسخی است در برابر مساله مرگ. ... انسان اگر ناگزیر از مواجهه با مرگ نبود وارد تفکر فلسفی نمی شود.
- مرگ محدود کننده امکانها	هایدگر، ۱۳۸۷:	مرگ امکانات دازاین را محدود کرده به آنها تعیین

می‌بخشد.	۶۴	— تعیین بخشی مرگ به امکانها
در زندگی روزمره مان مرگ معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد. اعمال و رفتار ما در زندگی دوران معاصر نمونه بارزی از غفلت از مرگ است.	هایدگر، ۱۳۸۷: ۶۵	— غفلت دازاین از مرگ — روزمرگی‌ها و غفلت از مرگ
مرگ می‌تواند به ما در فهم خویشتن در تمامیت خود یاری رساند؛ مشروط به اینکه آن را به منزله خاص‌ترین امکان خود بپذیریم.	هایدگر، ۱۳۸۷: ۶۶	— مرگ ابزار خودشناسی — مرگ به منزله خاص‌ترین امکان
اگر ما چشم انتظار مرگ خویش باشیم به نحو اصیل با خویشتن مواجه خواهیم شد. در آن صورت آنچنان که هایدگر اظهار می‌دارد می‌توانیم زندگی خود را با آزادی به سوی مرگ سپری کنیم.	هایدگر، ۱۳۸۷: ۶۶	— مواجهه با خویش و استقبال از مرگ — اصالت و استقبال از مرگ
مرگ نشان می‌دهد که انسان بقا ندارد؛ بلکه او در برابر نیستی قرار دارد.	نصری، ۱۳۸۷: ۲۱۹	— مرگ و تناهی مندی دازاین — انسان در آستانه نیستی
هرکسی تنها می‌میرد و با مرگ دیگری نمی‌تواند به حقیقت مرگ پی برد.	هایدگر، ۱۳۸۷: ۶۵	— تجربه منحصر به فرد مرگ
از دیدگاه هایدگر، جهت‌گیری نسبت به انتهای زندگی (حل و فصل مرگ) است که برای اصالت حیاتی است.	Marjorie Grene, 1952: 266	— اندیشه در باب مرگ و اصالت — ضرورت جهت‌گیری انسان به مرگ
مرگ اصیل‌ترین شکل امکان وجود هست که کل هستی را تهدید می‌کند.	Zohreh Shariatinia, 2015: 92 _ 97	— مرگ اصیل‌ترین امکان — مرگ و تهدید هستی
دانستن در مورد مرگ منجر به شناخت وجود می‌شود.	Zohreh Shariatinia,	— معرفت به مرگ و معرفت وجود

	2015: 92 - ۹۷	
مرگ ویژگی منحصر به فرد بشر مرگ ویژگی حیوانات	Zohreh Shariatinia, 2015: 92 - ۹۷	هایدگر مرگ را به عنوان ویژگی های کامل بشر قلمداد می کرد. از دید او، فقط حیوانات نابود شده و از دولت مرگ محروم می شوند.
- مرگ پایان وجود مرگ تحدید کننده هستی مرگ تعریف گر وجود مرگ همکار وجود	Heidegger,2 014: 302	انتهای دنیا مرگ است. انتهایی که به وجود تعلق دارد و کل وجود را تحدید و تعریف می کند. مرگ همکار وجود است.
دازاین و درک پدیده مرگ امکان مندی دازاین و مرگ	Filiz Peach,2000	درک پدیده مرگ مشمول فهم وجود دازاین به عنوان یک کل است. اگر دازاین به لحاظ وجودی به عنوان یک امکان شناخته می شود، در این صورت مشخص می شود که وجود اصیل دازاین در کلیت خود "وجود معطوف به مرگ" است.
اصالت و اندیشه در باب مرگ عدم اصالت و اندیشه در باب مرگ	Filiz Peach,2000	هایدگر برای توضیح دیدگاه هایش در مورد مفهوم وجودی مرگ، بین دو شکل اساسی از وجود - اصیل و غیر اصیل - تمایز قائل می شود.
مرگ دازاین و اضطراب مرگ دازاین و پایان امکانها منحصر به فرد بودن مرگ آدمیان	Filiz Peach,2000	مواجهه با مرگ خویش تفاوت بسیار زیادی با مواجهه با مرگ دیگران دارد. مرگ من به معنای پایان امکانات من، فروپاشی کامل و پایان دنیای من است. ترس از مرگ ناشی از ترس از انقراض من به عنوان یک انسان است. این مسئله اضطراب زیادی را به من تحمیل می کند.
کنار آمدن با مرگ دیگران مواجهه ناپذیری با مرگ	Filiz Peach,2000	من شاید بتوانم با مرگ دیگران کنار بیایم، اما مواجهه با مرگ خود عملاً برای من غیر ممکن

<p>خویش تجربه ناپذیری مرگ دازاین پایان دازاین با مرگ خویش</p>		<p>است. دازاین نمی تواند مرگ خود را تجربه کنه؛ تا زمانی که دازاین وجود دارد، او کامل نیست. یعنی هنوز برخی از امکانات او بلااستفاده است. اما اگر دازاین بمیرد در این صورت دیگر وجود نخواهد داشت.</p>
<p>- عارضی نبودن مرگ دازاین - مرگ امکان همیشه دازاین - دازاین و امکان پرورش مرگ خویش</p>	<p>ه.چ بلاکهام، ۱۳۹۳: ۱۴۷</p>	<p>مرگ مرا فرو نمی خواباند. رویدادی نیست که بر من واقع شود، بلکه از همان آغاز یکی از امکانهای خود من است که آن را در درون خود می پرورانم.</p>
<p>- هستی به مثابه فعلیت بخشی مرگ - دازاین و پرورش مرگ خویش - دازاین و اندیشه در باب مرگ</p>	<p>هایدگر، ۱۳۸۹: ۵۷۳</p>	<p>اگر مراد از هستی به سوی مرگ گونه ای «فعلیت بخشی» به مرگ نباشد این هستی چنین دلالتی نمی تواند داشت. خود را در قرب پایان امکان آن مقیم ساختن. رفتاری از این گونه در حکم اندیشیدن به مرگ است.</p>

جدول (۲) مفاهیم برآمده از دیدگاه فلسفه وجودی درباره جایگاه مرگ پس از حذف همپوشانی ها

مفاهیم دریافت شده	مفاهیم استخراج یافته
<p>- انسان در نوسان بین یقین و تردید - مرگ نخستین یقین هستندگان - مرگ حقیقتی پیش رو - قطعیت امکان مرگ</p>	<p>مرگ به مثابه یک حقیقت</p>
<p>- مرگ و تناهی مندی - مرگ و تناهی مندی دازاین</p>	<p>مرگ به مثابه تناهی مندی</p>
<p>- مواجهه با مرگ و آگاهی دازاین - انسان و اندیشه در باب «بودن»</p>	<p>مرگ به مثابه آگاهی</p>



	<ul style="list-style-type: none"> <li>- مواجهه با مرگ و فردیت</li> <li>- مرگ سازنده‌گرینش‌ها</li> </ul>
<p>مرگ به مثابه مسلم‌ترین امکان</p>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- ناگزیر بودن امکان مرگ</li> <li>- مواجهه ناپذیری با مرگ خویش</li> <li>- مرگ اصیل‌ترین امکان‌ها</li> <li>- فرمانروایی مرگ بر امکان‌ها</li> <li>- مرگ نزدیک‌ترین امکان</li> <li>- تعیین بخشی مرگ به امکانها</li> <li>- مرگ دازاین و پایان امکان‌ها</li> <li>- مرگ به منزله خاص‌ترین امکان</li> <li>- امکان مندی دازاین و مرگ</li> <li>- مرگ و تهدید هستی</li> <li>- مرگ تحدید کننده هستی</li> <li>- مرگ امکان همیشه دازاین</li> <li>- دازاین و امکان پرورش مرگ خویش</li> </ul>
<p>مرگ به مثابه اندیشه ورزی</p>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- ناگزیری انسان به اندیشه در هستی</li> <li>- مواجهه با خویش و استقبال از مرگ</li> <li>- مواجهه با امکان مرگ و اندیشه وری</li> <li>- اندیشه در باب مرگ و اصالت</li> <li>- دازاین و اندیشه در باب مرگ</li> <li>- فلسفه پاسخ به مقوله مرگ</li> <li>- مرگ اندیشی تمیزگر دازاین</li> <li>- عدم اصالت و اندیشه در باب مرگ</li> </ul>
<p>مرگ به مثابه تعالی طلبی</p>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- مرگ ابزار خودشناسی</li> <li>- ضرورت جهت گیری انسان به مرگ</li> <li>- اصالت و استقبال از مرگ</li> <li>- معرفت به مرگ و معرفت وجود</li> </ul>

	- دازاین و پرورش مرگ خویش - مرگ عامل تمایز انسانها
مرگ به مثابه تجربه شخصی و منحصر بفرد	- تجربه منحصر به فرد مرگ - مرگ ویژگی منحصر به فرد بشر - دازاین و درک پدیده مرگ - تجربه ناپذیری مرگ دازاین

### مرگ به مثابه امکانی وجود شناختی

اگزیستانسیالیسم<sup>۱</sup> و رویکرد پدیدارشناسی<sup>۲</sup> آن به گونه‌ای مخالفت با فلسفه غرب بود. فلسفه‌ای که در آن همواره بین فاعل شناسا و جهان مورد شناخت یک تقابل وجود داشت. اگزیستانسیالیسم اربابی انسان در برابر طبیعت را در مقوله شناخت از بین برد. بنابراین در تحلیل فلاسفه وجودی مخصوصاً هایدگر<sup>۳</sup> وجود و هستی تجربه بی‌واسطه ما می‌باشد. هایدگر می‌گوید: «تا انسان در برابر مرگ قرار نگیرد و خطر آن را حس نکند به حقیقت آن دست نمی‌یابد. در این اندیشه بودن ما بودن است برای مرگ. پس لازمه فهم درست از «هستی»، باورمندی به «مرگ» است. زیرا مرگ زمینه درک درست هستی را فراهم می‌کند. در واقع در رویارویی با مرگ، آدمی بودن خود را احساس می‌کند. دلهره ناشی از تنهایی با تصور انسان از مرگ، پدید می‌آید. زیرا اندیشیدن به آینده، تجسم مرگ را در پی دارد. از طرفی چنین تفکری درباره مرگ سبب معنابخشی زندگی می‌شود؛ و او را از پوچی برحذر می‌دارد. هایدگر مرگ را اصلی‌ترین و نزدیک‌ترین امکان وجودشناختی می‌داند، که به معنای پذیرش تنهایی مندی و استقبالی داوطلبانه از هستی است. در تعبیر هایدگر «حقیقی گرفتن مرگ نشان از یقینی دارد که از نوع دیگر است و سرآغازین تر از هر گونه یقین و قطعیت منسوب به هستندگانی است که در درون جهان در معرض مواجهه می‌آیند.» (هایدگر، ۵۸۰).

مرگ توان حذف همه امکان‌های دیگر را دارد؛ به گونه‌ای که معنایابی زندگی به آن بستگی دارد. انسان بدون فهم مرگ، نمی‌تواند به فهم اصیل هستی برسد. سارتر<sup>۴</sup> باور داشت که توجه با آینده و تقابل ذهن با مقوله مرگ سبب اضطراب انسان است. چنین اضطرابی سبب کاهش احساس بی‌هویتی می‌گردد. به همین دلیل سارتر مرگ را «سر هستی» می‌دانست. زیرا او شبیه همه اگزیستانسیالیست‌ها معتقد بود مرگ تنها

<sup>۱</sup> Existentialism

<sup>۲</sup> phenomenology

<sup>۳</sup> Heidegger

<sup>۴</sup> Jean-Paul Sartre

چیزی است که دروغ نمی‌گوید. در اندیشه هایدگر «هنگامی که مرگ روی می‌دهد، امکان‌های آن فرو نشانده می‌شوند اما از دست نمی‌روند. مرگ رویدادی نیست که بر من واقع شود، بلکه یکی از امکان‌هایی است که آن را در درون خودم می‌پرورانم. در واقع مرگ به گونه‌ای چشمگیر امکان من است. زیرا تحققش ناگزیر است و در اصیل‌ترین شیوه شخصی و بدون امکان هرگونه پرهیز یا جان‌شینی توسط من به تحقق خواهد پیوست. همچنین مرگ امکانی است که نه تنها بر تمام امکان‌های دیگر فرمان می‌راند؛ چرا که آنها را به ناگاه فرو می‌نشانند. بلکه در همان حال که مورد انتخابند نیز بر آنها سنگینی می‌کند.» (ه.ج بلاکهام، ۱۴۷).

در واقع مرگ تحدیدکننده اختیار آدمی است. به این معنا که اگر مرگ نبود، فرصت آزمودن امکان‌ها وجود داشت و بنابراین هیچ تفاوتی میان هستندگان پدید نمی‌آمد. در واقع این همان چیزی است که می‌توان گفت، کیفیت مواجهه با مرگ، باعث می‌شود انسان نسبت به هستی اندیشناک باشد. به گونه‌ای که حضور اندیشمندانه آدمی، ناشی از رویارویی او با محدودیت‌هایی است که مرگ ایجاد می‌کند. اینکه، فلسفه را پاسخ به مساله مرگ دانسته‌اند، ناظر بر همین مفهوم است. «انسان اگر ناگزیر از مواجهه با مرگ نبود، وارد تفکر فلسفی نمی‌شد.» (مگی، ۱۴۵).

در این اندیشه، مرگ نه یک رخداد طبیعی، بلکه به عنوان یک «امکان وجودی» است. مرگ فقدان «وجود» و پایان حیات است. بر اساس تحلیل پدیدارشناسانه مرگ، تجربه آدمی از مرگ، سبب امکان درک و تحلیل آن نمی‌شود. زیرا او دیگر توان شناخت مرگ را ندارد و دریافتی از اینکه «مرگ من چه بوده است؟» ندارد. در واقع مرگ تجربه‌ای است که برای دیگران روی می‌دهد؛ و درک انسان از مرگ نیابتی است. هیچ کس نمی‌تواند جای فرد دیگری بپذیرد؛ و قادر نیست دیگری را از مرگ خاص خودش نجات دهد. به تعبیر هایدگر «هنگامی که می‌بینیم شخص دیگری می‌میرد، ما شاهد انتقال یک نوع از هستی به هستی دیگر هستیم. پس مرگ غیر قابل انتقال و شخصی‌ترین امکان وجودی است. بنابراین هرچند مرگ بیرون از زندگی آدمی است، ولی از بین برنده همه توانمندیهای اوست. پس انسان ناگزیر است با مرگ روبرو شود و به عنوان امکان پیشینی آن را بپذیرد. درباره تمیز بین آماده شدن برای مرگ و حضور بالفعل آن باور دارند، در صورتی که آنچه فرا می‌رسد، آن چیزی نباشد که من برایش آماده‌ام؛ آمادگی من امری بی‌معنی است؛ اما اگر آنچه فرا می‌رسد همان باشد که من برایش آماده‌ام؛ آمادگی من در بهترین حالت همان مرگ است. «اگر ما چشم انتظار مرگ خویش باشیم به نحو اصیل با خویشتن مواجه خواهیم شد.» (نصری، ۶۶).

## جدول (۳): مرگ در اندیشه مولانا

مفاهیم دریافت شده	سند	گزاره‌های استخراج شده
- مرگ رهایی از زندان تعلقات - مرگ ورود به دنیای زیبایی‌ها	شیمیل، :۱۳۷۰ ۴۵۱	مرگ به مانند شکستن زندان و رهایی یافتن از چاه تاریک این دنیا به گلشنی دلکش و گسستن غل و زنجیر این دنیای مادی است.
- مرگ به مثابه عید مؤمن - مرگ به مثابه پیروزی - مرگ ارادی و قربانی خویش	سروش، :۱۳۷۹ ۷۹	... با این معنا مرگ هم عید می‌شود، مردن هم معنای تازه پیدا می‌کند و به جای آنکه مغلوبیت باشد، غالبیت می‌شود. لیک نه مرگ طبیعی، بل مرگ ارادی که عین قربان کردن است. خویش فربه می‌نماییم از پی قربان عید کان قصاب عاشقان بس خوب و زیبا می‌کشد
- مرگ به مثابه آزمون ایمان - رازناکی و ناشناختگی مرگ	کمپانی زارع، :۱۳۹۶ ۱۸۴	مولانا یکی از نشانه‌های صدق ایمان را آن می‌داند که مؤمن در بلا نیز لذت حق را بچشد و جزع و فزع ننماید و در مرتبه‌ای برتر از مرگ خوشنود باشد. دلیل این امر آن است که مرگ عرصه پنهانی است و رازآلودگی آن برای خاکیان پایان‌پذیر نخواهد بود.
- مرگ اندیشی و آگاهی از مرگ - مرگ اندیشی و شهود باطنی به مرگ	ملکیان، :۱۳۹۳ ۶۷	مرگ اندیشی، مرگ سابرکتیو است. مرگ اندیشی به معنای مرگ آگاهی و خبر داشتن از مرگ نیست. بلکه به معنای اندیشیدن مدام به مرگ است.
- مرگ به مثابه رهایی - مرگ به مثابه بازگشت به اصیل	SefikCan :2006	مرگ رهایی از این دنیای رنج و بازگشت به سرزمین واقعی خودمان است. به

<p>- شیرینی مرگ برای عارفان</p>	<p>271 - ۲۷۲</p>	<p>همین دلیل، مرگ یک رهایی است. مرگ رهایی روح از زندان تن است - بازگشت به دنیای روح برای پیوستن به زیبایی مطلق. این مسئله است که وحشت مرگ را از بین برده و آن را شیرین می‌کند. به همین دلیل، شبی که مولانا درگذشت را «شب عروسی» می‌نامند.</p>
<p>دل‌بستگی دنیا و ترس از مرگ - مرگ رهایی از بند تعلقات - مرگ تعالی وجودی</p>	<p>زمانی، ۱۳۸۱: ۱۱۱۹</p>	<p>هرکس که شیر دنیا و دلاور هوی باشد؛ به دنبال شکار و روزی دنیایی می‌رود، ولی شیر حق در صدد جستن از قید تن و رستن از بند دنیا است. چون شیر حق در مرگ و فناء از دنیا و تعلقات آن، وجودهای بیشمار می‌بیند. از این رو همچون پروانه وجود خود را می‌سوزاند و هوای نفسانی‌اش را می‌کشد. شیر دنیا جوید اشکاری و برگ شیر مولا جوید آزادی و مرگ چونکه اندر مرگ بیند صد وجود همچو پروانه بسوزاند وجود</p>
<p>- ترس مردم عوام از مرگ - بی باکی از مرگ در مردان الهی - مرگ یکی از مراحل حیات</p>	<p>خدایاری، ۱۳۹۵: ۸۶</p>	<p>مرگ کین جمله از او در وحشت‌اند می‌کنند این قوم بر وی ریشخند این وحشت و بیم و غم و اندوه که بر دل انسانهای معمولی مستولی است، بر دل مردان الهی کارگر نیست و از ارباب بر دل آنها ناتوان است. این‌ها نه تنها مرگ را به عنوان یکی از مراحل حیات که</p>

		موجب زایش ثانی می‌شمرند و پیوسته بدان ریشخند می‌زنند.
<p>- مرگ به مثابه تغییر و تحول</p> <p>- توصیه به ترسیدن از مرگ</p> <p>- مرگ به مثابه بیداری از خواب</p> <p>- مرگ ورود به جاودانگی</p>	<p>محمدیانی، ۵۵:۱۳۹۳</p>	<p>هر زمان نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نوشدن اندر بقا پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است مصطفی فرموده دنیا ساعتی است مولانا در پی بیان این واقعیت است که جهان و انسان در حال تغییر و تکامل است. به انسان توصیه می‌کند که از این تحولات و دگرگونی‌ها نهراسد، و مرگ را عدم و نیستی و پایان زندگی ندانند؛ بلکه مرگ را تحولی عظیم و رسیدن به حیاتی جاودانه بداند.</p>
<p>- مرگ به مثابه تولد</p> <p>- مرگ پیدایی حقیقت آدمی</p>	<p>خزانه، :۱۳۷۶ ۲۳۱</p>	<p>زنگیان گویند خود از ماست او رومیان گویند بس زیباست او چون بزاید در جهان جان وجود پس نماند اختلاف بیض و سود مولوی مرگ را به تولد جنینی مانند می‌کند، آنجا که با تولد ماهیت جنین نمایان می‌شود که کودک زنگی است یا رومی.</p>
<p>- استقبال مردان خدا از مرگ</p> <p>- مرگ ارادی و گسستن تعلقات</p> <p>- تناسب مرگ و زندگی آدمی</p>	<p>خدایاری، ۸۶:۱۳۹۵</p>	<p>مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست پیش دشمن دشمن و بردوست دوست مردان خدا قبل از مرگ اضطراری خود به مرگ ارادی و گسستن از تعلقات غیرخدایی روی می‌آورند و از تمامی رذیلت‌ها خود را رها کرده تا به مقام فنا و</p>

		بقا نائل می‌شوند.
<p>- مرگ پیدایی حقیقت آدمی - مرگ کنار رفتن ظواهر</p>	<p>خزانیه، :۱۳۷۶ ۲۳۱</p>	<p>جوزها بشکست و آن کآن مغز داشت بعد کشتن روح پاک نغز داشت مولوی مرگ را شکسته شدن گردو می‌داند همان سان که با شکستن گردو مغز آن نمایان می‌شود؛ بامرگ پوسته ظاهری جسم کنار می‌رود و حقیقت نمایان می‌شود.</p>
<p>- تاکید بر مرگ اختیاری - مرگ تجلی حقیقت آدمی - مرگ زندگی دوباره</p>	<p>بلوکی، عباسی، :۱۳۹۳ ۱۴۵</p>	<p>ای حیات عاشقان در مردگی دل نیایی جز که در دل بردگی مولوی در داستان طوطی و بازرگان مرگ اختیاری را نوعی ظهور و تجلی حق می‌داند که به هر کسی خود را نمی‌نمایاند. تجلی حق به وارستگان زندگی می‌بخشد.</p>
<p>- مرگ حرکتی تعالی بخش - مرگ به مثابه رهایی از زندان - عارفان شادمانی از مرگ</p>	<p>جعفری، :۱۳۶۳ ۱۵۷</p>	<p>تلخ نبود پیش ایشان مرگ تن چون روند از پاه و زندان در چمن مرگ حرکتی به سوی تعالی است. مرگ برای عارفان صافی نعمت و رهایی از زندان است. اگر در زندان گشوده شود زندانیان نه تنها ناراحت نمی‌شوند بلکه شادمان می‌شوند.</p>
<p>- مرگ جدا کننده نیکان و بدان</p>	<p>شریفی نسب :۱۳۸۶ ۴۳۶</p>	<p>دانه لایق نیست در انبار کاه کاه در انبار گندم هم تباه به تعبیر مولوی فلسفه مرگ جداسازی نیکان و بدان (گندم و کاه) از یکدیگر است.</p>

<p>- مرگ دریچه‌ای به سوی کمال - سالکان و شوق به مرگ</p>	<p>شـرِیفی نـسب، :۱۳۸۶ ۴۳۶</p>	<p>هیچ مرده نیست پر حسرت ز مرگ حسرتش آن است کش کم برد برگ ورنه از چـاهـی با صحرا افتاد در میان دولت و عیش و گشاد مرگ از دیدگاه مولانا فتح بابی به عالم کمال و الوهیت است که با این طرز اندیشه سالک خواهان و دوستدار مرگ می‌باشد.</p>
<p>- مرگ ارادی و همراهی با خدا - مرگ ارادی و تسلط بر خویش - مرگ ارادی و کنترل نفس</p>	<p>زـمـانی، :۱۳۹۳ ۱۷۴</p>	<p>ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد یعنی او از اصل این رز بـوی بود مراد از مرگ اختیاری این است که آدمی با برنامه‌های الهی و عرفانی بر خودبینی و انانیت خود چیره آید و دیو نفس را به زنجیر عقل و ایمان درکشد.</p>
<p>- شادی مواجهه با مرگ - شادمانی مرگ و پرهیز از عزا</p>	<p>زـمـانی، :۱۳۹۳ ۱۷۷</p>	<p>شیخ فرمود در جنازه من دهل آرید و کوس با دف زن مولانا و یارانش خود را ابناء السرور می‌دانستند. بدین جهت نگاهشان به مرگ نگاه اشک و آه و ماتم عزا نبود. چنانچه شیخ صلاح الدین زرکوب وصیت کرد که پیکرش را به آیین سوگ و عزا تشییع نکنند؛ بل آیین جشن و سماع برپای دارند.</p>
<p>- مرگ به مثابه ارزشمندی جهان - مرگ به مثابه تکامل آدمی - مرگ جدا کننده کاه و گندم</p>	<p>زـمـانی، :۱۳۹۳ ۱۷۹</p>	<p>آن دگر گفت آر نبودی مرگ هیچ‌گه نیـرزیدی جهان پیچ پیچ خرمنی بودی به دشت افراشته مهمل و ناکـوفته بگذاشته</p>



		<p>مولانا در فقه‌های دیگر می‌گوید اگر مرگ نبودی جهان بی ارزش بودی. زیرا زنیره تکامل از هم می‌گسستی و کمال منقطع می‌شدی و بشر به سان خرمنی ناکوفته که گاه و دانه‌اش به هم درآمیخته است مهمل بر زمین می‌ماندی.</p>
<p>- مرگ ارادی به مثابه تولد دوباره - مرگ ارادی، غرق شدگی در خدا - مرگ ارادی به مثابه رستگاری</p>	<p>همایی، ۱۳۶۹: ۷۸۷</p>	<p>مرگ پیش از مرگ این است ای فتی این چنین فرمود ما را مصطفی نی چنان مرگی که در گوری روی مرگ تبدیلی که در سوری روی موت ارادی را مرگ تبدیلی و فنای عرفانی و ولادت دوم نیز می‌گویند. و مقصود از خوگذشتگی و تسلیم شدن پیش اراده و مشیت حق تعالی و به عبارت دیگر از خویش رستن و به حق پیوستن و یا از خود مردن و به حیات الهی زنده شدن است.</p>
<p>- مرگ به مثابه تداوم زندگی - دعوت به تأمل در مرگ</p>	<p>مولفان، ۱۳۹۵: ۶۷</p>	<p>مولانا مخاطب خود را به بازنگری در نحوه زیستن ترغیب می‌کند و به تأمل در تقابل مرگ و زندگی و می‌داند که در آن غفلت آدمی به چالش کشیده می‌شود. زیرا انسان با مرگ از بین نمی‌رود.</p>
<p>- مرگ و درک حقیقت واحد - مرگ عاشقانه و درک حقیقت - مرگ عاشقانه و بصیرت افزایی - مرگ عاشقانه و درک اصیل از خدا</p>	<p>William C.Chittic k, 2005: 82</p>	<p>عشق آن شعله‌ست کو چون برفروخت هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ماند الا الله باقی جمله رفت شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت</p>

		<p>درمان چند خدایی، مرگ نفس است؛ وقتی انسان به وسیله عشق از عرصه محو شود، چنین مرگی فرا می‌رسد. در اصل چنین عشقی چشم بصیرت می‌بخشد و به انسان می‌فهماند که تنها خداست که حقیقت دارد:</p>
<p>- مرگ و زندگی معنوی</p>	<p>رازنسی، نیرومند، ۲۳:۱۳۹۱</p>	<p>ظاهرش مرگ و به باطن زندگی ظاهرش ابتر، نهان پابندگی در نظر مولانا مرگ زمانی لذت بخش است که انسان بعد از مرگ زندگی روحانی و معنوی خود را آغاز کند. به همین خاطر از قول امام علی می‌گوید:</p>
<p>- تفاوت مرگ آبژکتیو و سابژکتیو - مرگ آبژکتیو و پایان زندگی - مرگ سابژکتیو و تولد دوباره - وحدت نظر در مرگ آبژکتیو - اختلاف نظر در مرگ سابژکتیو</p>	<p>ملکیان، ۶۷:۱۳۹۳</p>	<p>مرگ به عنوان یک واقعیت آبژکتیو با آگاهی از مرگ و با اندیشیدن به مرگ و اضطراب و هراس نسبت به مرگ به عنوان امری سابژکتیو تفاوت دارد. واقعیت آبژکتیو مرگ نقطه ختم زندگی است. اما اندیشیدن به آن واقعیت نه تنها نقطه ختم زندگی نیست؛ بلکه در نگاه برخی اصلاً نقطه شروع زندگی است. پس مرگ سابژکتیو با مرگ آبژکتیو فرق دارد. هیچ کس با این حقیقت که مرگ آبژکتیو نقطه پایان زندگی است مخالفتی ندارد؛ اما مرگ سابژکتیو به معنای اندیشیدن به مرگ موضوع اختلاف است.</p>
<p>مرگ و تعالی آدمی</p>	<p>شریفی</p>	<p>مولانا مرگ را رشد از طریق انتقال از</p>

<p>ترس از مرگ و ناشناختگی آن مرگ شکل تغییر یافته زندگی</p>	<p>نسب، :۱۳۸۶ ۴۳۶</p>	<p>یک نشئه به نشئه دیگر می‌داند. به زعم او مردن یک انتقال است. هراس از مرگ عموماً بدلیل ناشناخته بودن آن و بیشتر به دلیل هراس از نیستی است. ... از این دیدگاه مرگ شکل تغییر یافته زندگی است.</p>
<p>- عشق و شادی نسبت به مرگ - عشق ورزی نسبت به مرگ</p>	<p>زمانی، :۱۳۹۳ ۱۷۸</p>	<p>مولانا در تشییع پیکر یارانش آیین رقص و سماع برپا می‌داشت و این فعل نامعهود او، قشریان را می‌انگیخت؛ و چون اعتراض می‌آوردند که این چه بدعت است؟ پاسخ می‌داد: قاریان در پیشاپیش مرده نشان می‌دهد که وی مؤمن بوده است، و قوالان گواهی می‌دهند که این مرده هم مؤمن بوده و هم عاشق. پس عزا بر خود کنید ای خفتگان زان که بد مرگی است این خواب گران روز مُلک است و گه و شاهنشهی گور تو یک ذره از ایشان آگهی</p>
<p>- مرگ ارادی و غرق شدگی در خدا - مرگ و رهایی از حجاب‌ها دنیوی</p>	<p>Morteza Shajari, 2012</p>	<p>مرگ برای مولانا معنای دیگری دارد و این چیزی است که عارفان مشتاق به دستیابی به آن هستند. مولانا از این نوع مرگ را به برداشتن حجاب توصیف می‌کند.</p>
<p>- مرگ به مثابه رهایی از زندان تن مرگ ارادی و غرق شدگی در خدا شیرینی مرگ برای عارفان</p>	<p>رازنی، نیرومند، ۲۳:۱۳۹۱</p>	<p>از نظر مولانا و ویتمن مرگ راهی برای رهایی روح از زندان تن است. روح پس از رهایی به معشوق الهی می‌رسد. به</p>

	<p>همین دلیل مرگ برای آنها شیرین و دوست داشتنی است. به روز مرگ چو تابوت من روان باشد گمان مبر که مرا درد این جهان باشد</p>
--	--

جدول (۴): مفاهیم برآمده از دیدگاه مولانا درباره مرگ پس از حذف همپوشانی‌ها

مفاهیم استخراج یافته	مفاهیم دریافت شده
مرگ به مثابه رهایی	<ul style="list-style-type: none"> <li>- مرگ رهایی از زندان تعلقات</li> <li>- مرگ ارادی و گسستن تعلقات</li> <li>- مرگ کنار رفتن ظواهر</li> <li>- مرگ به مثابه رهایی از زندان تن</li> <li>- مرگ رهایی از حجاب‌ها دنیوی</li> </ul>
مرگ به مثابه شادی	<ul style="list-style-type: none"> <li>- مرگ به مثابه عید مؤمن</li> <li>- مرگ ورود به دنیای زیبایی‌ها</li> <li>- مرگ به مثابه پیروزی</li> <li>- شادی مواجهه با مرگ</li> <li>- شادمانی مرگ و پرهیز از عزا</li> <li>- عشق ورزی نسبت به مرگ</li> <li>- شیرینی مرگ برای عارفان</li> <li>- مرگ عاشقانه و درک حقیقت</li> <li>- مرگ عاشقانه و بصیرت افزایی</li> <li>- مرگ عاشقانه و درک اصیل از خدا</li> </ul>
مرگ به مثابه آزمون	<ul style="list-style-type: none"> <li>- مرگ به مثابه آزمون ایمان</li> <li>- مرگ جدا کننده کاه و گندم</li> <li>- مرگ به مثابه بیداری از خواب</li> <li>- مرگ جدا کننده نیکان و بدان</li> </ul>

مرگ به مثابه غلبه بر ترس	<p>مرگ اندیشی و آگاهی از مرگ</p> <p>- رازناکی و ناشناختگی مرگ</p> <p>- ترس مردم عوام از مرگ</p> <p>- توصیه به ترسیدن از مرگ</p> <p>- ترس از مرگ و ناشناختگی آن</p> <p>- بی باکی از مرگ در مردان الهی</p> <p>- دل‌بستگی دنیا و ترس از مرگ</p>
مرگ به مثابه حرکتی تعالی بخش	<p>- مرگ حرکتی تعالی بخش</p> <p>- مرگ دریچه‌ای به سوی کمال</p> <p>- مرگ سابژکتیو و تولد دوباره</p> <p>- مرگ تعالی وجودی</p> <p>- مرگ به مثابه تولد</p>
مرگ به مثابه کنترل امیال	<p>- مرگ ارادی و همراهی با خدا</p> <p>- مرگ ارادی و تسلط بر خویش</p> <p>- مرگ ارادی و کنترل نفس</p> <p>- مرگ ارادی و قربانی خویش</p> <p>- مرگ ارادی به مثابه تولد دوباره</p> <p>- مرگ ارادی، غرق شدگی در خدا</p> <p>- مرگ ارادی به مثابه رستگاری</p>
مرگ به مثابه تغییر و تحول	<p>- مرگ تکامل آدمی</p> <p>- مرگ به مثابه تغییر و تحول</p> <p>- مرگ ورود به جاودانگی</p> <p>- مرگ تداوم زندگی</p> <p>- مرگ تعالی آدمی</p> <p>- مرگ شکل تغییر یافته زندگی</p> <p>- مرگ بازگشت به اصیل</p> <p>- مرگ یکی از مراحل حیات</p>

مرگ به مثابه درک حقیقت	مرگ درک حقیقت واحد مدعوت به تأمل در مرگ مرگ زندگی معنوی مرگ پیدایی حقیقت آدمی
------------------------	--

### مرگ در اندیشه مولانا

شخصیت چندسویه مولانا ژرفای خاصی به مقوله مرگ داده است. اینکه مرگ پایان زندگی یا عنصری تعالی بخش در متن زندگی است، دو برداشت متفاوتی است که همواره در مثنوی مولانا به آن دامن زده شده است. در تعریف نخست رسالت مرگ پایان بخشیدن به زندگی است. یعنی ارزش ذاتی ندارد. مولانا برای این برداشت عامه از مرگ ارزشی قائل نیست. اما در برداشت دوم، مرگ به زندگی ارزش می‌دهد. به این اعتبار نبود مرگ کاهنده منزلت زندگی است؛ که گاه و گندم از هم جدا نخواهند شد. از این رو مرگ محرک تمیزگر سره از ناسره است؛ و طبل رسوایی مدعیان دروغین را می‌نوازد. همان‌ها که اگر مرگ نبود، آدمیان به سان سکه‌های ناروا دست به دست می‌شدند. همان گونه که مرگ برای آنان که به راز آن پی برده‌اند، هدیه است.

مرگ به مثابه یک غایت گریزناپذیر جهت‌گیری زندگی آدمی را مشخص می‌کند. در درک عمومی، اجتناب‌ناپذیری مرگ از یک سو و میل به تداوم زندگی از سوی دیگر، آدمی را به تعارضی همواره دچار کرده است. «مرگ عرصه پنهانی است و رازآلودگی آن هیچگاه برای خاکیان پایان‌پذیر نخواهد بود. انسان‌ها حاضرند با بدترین دشواری‌های حیات کنار بیایند، ولی زنده باشند.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۸۴) بر خلاف درک عامه، برای مولانا بین زندگی و مرگ جدایی نیست. عبارت «دم به دم در تو خزان است و بهار» را مولانا ناظر بر همین مفهوم به کار می‌برد. نگاهی که او را به یک مرگ اندیشی مستمر و می‌دارد. از این رو در این نگاه مرگ پلی است که کیفیت گذشتن از آن، تکامل آدمی را شکل می‌دهد. «عارفان مرگ را یکی از مراحل حیات می‌دانند و آن را زایشی و تولدی دوباره می‌دانند.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۰۰۱) همچنین تمثیل مولانا از مرگ به میوه‌ای که چون پوست آنان کنده شود، محتوا و حقیقت آن متجلی می‌گردد، اشاره به ارزشمندی مرگ دارد.

کشتن و مردن که بر نقش تن است چون انار و سیب را بشکستن است

در این برداشت مرگ برای عارفان نه تنها ترسناک نیست، بلکه «مرگ که تمام مردم از آن وحشت و بیم دارند، عارفان کامل و مردان واصل را نمی‌هراساند، بلکه آنان به روی مرگ ریشخند می‌زنند» (زمانی،

(۱۳۹۰: ۱۰۰۱)

مرگ کین جمله از او در وحشت اند می‌کنند این قوم بر وی ریشخند

این نگاه مرگ‌اندیشانه مایه آرامش آدمی است. بنابراین مرگ راستین مقوله‌ای عارضی نیست که آدمی را در بر می‌گیرد؛ بلکه مرگ یک مفهوم ذهنی است که آدمی خود آن را می‌پرورد. به همین دلیل باور بر این است که انسان تا به چنین برداشتی از مرگ نرسیده است، زندگی آغاز نشده است. همان چیزی که می‌توان از آن به مرگ درونی<sup>۱</sup> یاد کرد؛ که در تقابل به مرگ بیرونی<sup>۲</sup> قرار می‌گیرد. مرگ بیرونی ناظر بر پایان یافتن زندگی آدمی در این جهان است؛ در حالی که مرگ درونی حضور همواره مرگ در ذهن است. در این برداشت از مرگ، در پس هر مُردن تعالی بالاتری نهفته است. این مفهوم در ادبیات دینی و از جمله قرآن کریم نیز آمده است که انسان‌ها هنگام مرگ با بسیاری حقایق روبرو می‌شوند. (آیه ۳۷ اعراف و ۹۹ و ۱۰۰ مومنون)

نگاه معنوی مولانا به مرگ سبب شده است، مرگ نه تنها اضطراب آور نباشد، بلکه یک آرزوی خوشایند تلقی گردد. آرزویی که وصول به آن، سبب فهم اسرار هستی است. مطابق این نگاه مولانا مرگ را دو نوع می‌داند: مرگ اختیاری و مرگ اجباری. در مرگ اختیاری آدمی با کشتن خودخواهی و نفی نفس پرستی؛ با کمک عقل و ایمان به تعالی خویش کمک می‌کند. حدیث معروف «موتوا قبل ان تموتوا» بمیرید پیش از آنکه بمیرید؛ ناظر بر این مرگ است. مواجهه آگاهانه با مرگ همان چیزی است که مولانا از آن به «مرگ اختیاری» تعبیر می‌کند. چنین مرگی زمینه پیوستن آدمی به کمال است. «هرگاه روح به کمال تجرد خود برسد، میل به عالم دیگر کند. به عبارت دیگر تعلق روح به بدن برای نیل به مقامات و مراتب عالیه است.» (زمانی، میناگر عشق، ۱۷۹) تعبیر «تُرک غارت ساز» از مرگ در بیان مولانا به این معناست که مرگ اگرچه در غارتگری خویش کالایی را به یغما می‌برد، اما در مقابل موقعیتی ارزشمند به آدمی هدیه می‌دهد. در واقع آدمی در قبال جان سپاری، تعالی می‌یابد و مسیر کمال را پیدا می‌کند. بنابراین مُنعمی آدمی در مواجهه با مرگ، بسی گرانبه‌تر است از کالایی که از دست داده است.

ای اجل وی ترک غارت‌ساز ده هر چه بردی زین شکوران باز ده

وا دهد ایشان بنپذیرند آن زانک منعم گشته‌اند از رخت جان

در چنین حالتی است که آدمی هم مرگ خویش را انتخاب می‌کند و هم به سمت تعالی گام برمی‌دارد. این مرگ همان چیزی است که مولانا از آن به «مرگ پیش از مُردن» تعبیر می‌کند. بنابراین مرگ نه یک امر

۱.subjective

۲.objective

واقعی که انسان با آن روبرو خواهد شد، و نه امری سهمگین که روزی در چنگال آن گرفتار می‌شود؛ بلکه امری قابل ستایش است؛ که آدمی در حال پرورش آن است. چنین مرگی سبب پیدایش دوباره است. در واقع برای مولانا مرگ زمانی رخ می‌دهد که جهان فناپذیر شایستگی وجود آدمی را ندارد. مولانا در تمثیلی مرگ را شبیه شکستن گرو می‌داند، که در پی آن مغز آن خود را نشان می‌دهد.

جوزها بشکست و آن کآن مغز داشت بعد کشتن روح پاک نغز داشت

«اگر مرگ نبودی، جهان بی ارزش بودی. زیرا زنجیره تکامل از هم می‌گسستی و کمال منقطع می‌شدی و بشر به سان خرمی ناکوفته که کاه و دانه‌اش به هم درآمیخته، مهمل بر زمین می‌ماندی.» (زمانی، میناگر عشق، ۱۷۹). مرگ لحظه آزاد شدن از زندان برای فردی است که آگاهانه آن را انتخاب کرده است. به همان دلیل سالکانی که به شناخت درستی از مرگ رسیده‌اند، دنیا را محدودکننده آدمی می‌دانند. همانگونه که مولانا در «فیه مافیه» می‌گوید: «فراخی آن عالم را مشاهده کنی و از این تنگنا خلاصی یابی. مثلاً یکی را به چارمیخ مقید کردند. او پندارد که آن خوش است و لذت خلاصی را فراموش کرد. چون از چارمیخ برهد، بداند که در چه عذاب بود؛ و همچنان طفلان را آسایش در گهواره باشد و در آنکه دستهایش را بندند؛ الا اگر بالغی را به گهواره مقید کنند عذاب باشد و زندان.» (فروزان فر، ۱۳۴۲: ۱۹۴) تصویر حیران‌کننده مولانا از مرگ در داستان «نخجیران» زیبایی مرگ را به خوبی نشان می‌دهد. او آدمیان را طشت‌هایی می‌داند که به دلیل خالی بودن ظرفیت وجودیشان بر آب شناورند؛ اما چون ظرفیت آنها کامل شود در بحر حق غرق می‌شوند.

صورت ما اندرین بحر عذاب می‌رود چسبون کاسه‌ها بر روی آب

تا نشد پر، بر سر دریا چو طشت چون که پر شد طشت در وی غرق گشت

در واقع مولانا با پذیرش مفهوم حرکت به عنوان یکی از ابعاد وجودی موجودات، مرگ را حرکت استکمالی روح می‌داند. «طریقه ما مُردن است. تا نمیری نرسی.» (زرین کوب، ۷۱). مولانا باور دارد در سایه چنین مرگی انسان می‌تواند به درک حقایق هستی برسد. چنین مردنی روی آوردن انسان به درک حقایق برتر و بنابراین شادی افزایش است. به همین دلیل آورده‌اند که مولانا در آیین مشایعت پیکر یاران خویش سماع برپا می‌کرد. وی در پاسخ آنان که به رفتار او معترض بودند، عنوان می‌داشت: «قاریان قرآن در پیشاپیش مرده نشان می‌دهند که این مرده مؤمن بوده است. اما اهل سماع گواهی می‌دهند که این مرده هم مؤمن بوده است هم عاشق.» (افلاکی، ۲۳۳) از این رو مولانا مرگ را نیمه‌ای از کل هستی می‌داند؛ و اگر مردم مرگ را مرادف با عدم می‌پندارند ناشی از تمسک به عقل جزءنگر است.

«مثال مرگ همچون کودکی است که چون از رحم مادر خارج شود، پندارد که این زادن، او را مرگ



است؛ اما او از جهانی محدود و تاریک درآمده و به جهانی پهناور و روشن رسیده است.» (شهیدی، ۲۲۸) بنابراین تجربه مرگ نه تنها حسرت زا نیست، بلکه آغاز درک حقیقت هستی است. اگر در هنگام مرگ آدمی دچار حسرت می‌شود، به خاطر سنگین باری است که به سبب کمی توشه حس می‌کند. «آنگاه که آدمیان به دیگر سوی جهان سفر کنند در می‌یابند که مرگ واقعاً پدیده‌ای مطلوب بوده است؛ و چون می‌بینند که مرتبه هر کس در آن جهان بر مبنای اعمال دنیوی اوست بر مرگ خود دریغ نمی‌آرند. بل بر این حسرت می‌خورند که چرا در حیات دنیوی نسبت به کردار نیک کوتاهی ورزیده‌اند.» (زمانی، میناگر عشق، ۱۸۵) «مرگ رهایی از دنیای رنج و بازگشت به سرزمین واقعی است. پس مرگ رهایی روح از زندان تن و بازگشت به دنیای روح برای پیوستن به زیبایی مطلق است. همین زیبایی است که وحشت مرگ را از بین برده و آن را شیرین می‌کند.» (Sefik Can, 2006: 272).

مولانا مرگ را سبب شادی می‌داند؛ زیرا برخلاف آنچه که مرگ را پایان زندگی دانسته‌اند؛ از دیدگاه وی آغاز زندگی دوباره است. در چنین حالتی است که مولانا مرگ را تجربه عشقی عاشقان می‌داند، که در امتداد حرکت استکمالی جهان هستی اتفاق می‌افتد. پس اگر نیروی محرکه عشق سبب حرکت و بقای نظام هستی می‌شود؛ مرگ نیز مرحله‌ای از حرکت موجود است که در مسیر زمان اتفاق می‌افتد. مرحله‌ای که رفتن از تاریکی چاه به چمنزار می‌باشد. «در پی هر مردن حیات تازه‌ای است با مراتب معنوی بالاتر. ... مولانا می‌گوید مرگ جسم پیوستن روح به عالم غیب و جاودانگی است.» (استعلامی، ۱۳۷۵: ۳۹۱)

تلخ نبود پیش ایشان مرگ تن چون روند از چاه و زندان در چمن

مولانا در غزلی شورانگیز نهایت معرفت خود را نسبت به مرگ، نشان می‌دهد.

ز خاک من اگر گندم برآید از آن گر نان پزی مستی فزاید

خمیر و نانبا دیوانه گردد تنورش بیت مستانه فزاید

اگر بر گور من آیی زیارت تو را خرپشته‌ام رقصان نماید

میا بی دف به گور من برادر که در بزم خدا غمگین نشاید

نگارنده بر این باور است براساس اندیشه مولانا، هم‌انگونه که جنین چون به حد تعالی رسید دنیای کوچک رحم را رها می‌کند و وارد دنیای وسیع این جهان می‌شود؛ آدمی نیز باید به درجاتی از شهود و آگاهی ذهنی برسد تا به مرگ متعالی دست یابد. از این جهت همانگونه که ممکن است جنین به شایستگی ورود به این جهان نرسد، چه بسا آدمی نیز در طول حیات این جهانی، شایستگی مرگ متعالی و ورود به جهان بقا را حاصل نکند؛ هرچند به مرگ جسم دچار شوند. موافق این نگرش بسیاری از مرگ‌های آدمیان «ناتمام» و کمال نیافته است. زیرا آدمی نتوانسته است مرگ خویش را پرورش دهد. آنچه مولانا از آن به

مرگ «عام» یاد می‌کند، ناظر بر چنین مرگی است.

### الزامات مرگ اندیشی

**تعالی طلبی:** از مهم‌ترین نتایج مرگ اندیشی، تعالی طلبی است. در اندیشه مولانا و فلسفه وجودی مرگ نوعی حرکت و «شدن» است. حرکتی که فرد را از مراتب نازل هستی به تجارب برتر می‌برد. در واقع انسان وقتی با مرگ مواجهه می‌شود، با حقایقی آگاه می‌شود، که تا اینک مورد غفلت بود. اینکه اندیشه در باب مرگ را ورود به دنیای اندیشیدن دانسته‌اند، ناظر بر همین مفهوم است. به همین دلیل مولانا باور دارد اگر مرگ نبود سلسله کمال می‌گسست و آدمیان چون خرمنی ناکوفته بر زمین می‌ماند.

**درک راستین خویش:** اندیشه در باب مرگ از عواملی است که آدمیان را از نااندیشگی نسبت به خویش بیرون می‌آورد. آدمیان غالباً از تفکر به خویش می‌گریزند؛ و قدرت تحمل خویش را ندارند. بنابراین از اثرات مرگ اندیشی، شناخت حقیقت خویش است.

**وقوف بر اسرار هستی:** معمولاً آدمیان در شرایط عادی قادر به فهم حقایق نیستند. نتیجه اندیشیدن در باب مرگ کمک به دانستگی انسان نسبت به اسرار هستی است. عبارت سارتر «مرگ انسان را ناگزیر به اندیشیدن به معنای هستی می‌کند» (سارتر ۱۳۹۴) دلالت بر همین مفهوم دارد. مرگ همان گونه که خود دارای کیفیتی پر رمز و راز است؛ اندیشیدن درباره آن می‌تواند، به فهم اسرار هستی کمک کند.

**رهایی از تعلقات:** در بند تعلقات بودن واقعیت همه آدمیان است. در نگاه نخست چنین ویژگی قابل سرزنش نیست؛ اما در بند تعلقات قرار گرفتن و از حقایق فاصله گرفتن همان چیزی است که قابل سرزنش است. از الزامات مرگ اندیشی یادآوری دنیای فناپذیر است.

**اصالت و عظمت روح:** اندیشیدن در باب مرگ نشانه‌ای از اصالت است. زیرا مرگ اصیل‌ترین صورت امکان وجود است؛ که می‌تواند نزدیک‌ترین اتفاق به آدمی باشد. بنابراین غفلت از آن انسان را از اصالت دور می‌کند. به همین دلیل ترس از مرگ سبب بازگشت انسان به اصالت است.

**ایمان راستین:** کیفیت اندیشه در باب مرگ و نحوه مواجهه با آن، محک ایمان آدمیان است. در نظر مولانا از نشانه‌های ایمان راستین، این است که لذت همنشینی با حق را در سختی مرگ نیز بچشد.

### نتیجه‌گیری

تفکر درباره مرگ در مقابل «غفلت از مرگ» همواره بخشی از نگرانی‌های ذهنی بشر بوده است. به گونه‌ای که معنی داری یا بهبودگی زندگی، به تلقی آدمیان از مرگ بستگی دارد. به تعبیری برداشت آدمیان از

مرگ، نحوه مواجهه آنها با زندگی را شکل می‌دهد. همانگونه که سردرگمی و احساس بیهودگی آدمیان در زندگی ناشی از تعریف آنان از مرگ است. در حالی که پذیرفتن مرگ به مثابه امتداد زندگی، اصالت و معناداری زندگی را تضمین می‌کند. همان چیزی که مولانا از آن به «مرگ ارادی و جهش پیشاپیش» یاد می‌کند. در چنین وضعیتی روح آدمی قبل از آنکه به مرگ طبیعی مبتلا شود، با دل‌کندن از وابستگی‌های این جهانی به پرورش مرگ خویش و کسب آمادگی ذهنی در مواجهه رضایتمندانه با مرگ، همت می‌کند. پیوند آدمی با اقلیم برتر هستی، او را به مرگ اندیشی و آمادگی برای این سفر آماده می‌کند. نتیجه چنین پیوندی این است که فرد با تسلط بر خودخواهی‌ها، خود را در مسیر عقل و ایمان قرار می‌دهد. رسیدن به چنین درجه‌ای از عقل و ایمان ترجمانی از کلام «موتو قبل ان تموتوا» است؛ که آدمی در آستان حضرت حق قرار می‌گیرد.

در فلسفه وجودی نیز مرگ اندیشی، مختص «دازاین اصیل» است. اصالت در این نگرش ناظر بر زیست صادقانه و درک راستین از زندگی و مرگ است. آدمی همواره با هستی در یک درک دو سویه است. بر این اساس متناسب با چگونگی رویارویی انسان با هستی، آدمی به اصیل و غیر اصیل تقسیم می‌شود. دازاین اصیل با آگاهی از کیفیت وجودی خویش، به مثابه موجودی که امکان مرگ به عنوان اصلی‌ترین امکان او را تهدید و تحدید می‌کند؛ حرکت می‌کند. در این نگرش نفی اراده دیگران و آزادی انتخاب در کیفیت رویارویی با مرگ، نشانه اصالت است. در حالی که دازاین غیر اصیل ضمن آنکه به کیفیت وجودی خویش پی نبرده است، تلاش می‌کند مرگ خود را نادیده انگارد. به عبارتی فهم این نکته که مرگ همواره در تعقیب اوست برای او گران می‌آید. او گمان می‌برد، همان گونه که اراده دیگران بر زندگی‌اش مسلط بوده است؛ می‌تواند در مواجهه با مرگ نیز از دیگران کمک گیرد. چنین انسانی خودآگاه نیست. کی یرکگور این مفهوم را اینگونه تبیین می‌کند: «دهقان مستی بر روی گاری خود خفته و اسب‌ها را یله کرده تا راه مرسوم خود را بروند. از آنجا که او در آنجاست و لگام‌ها در دست اوست، او به یک معنی راننده است. ولی ما می‌توانیم به یک معنی بگوییم که او نمی‌راند. همچنین بسیاری کسانانی که وجود دارند، در حالی که وجود ندارند. بدین معنی که آنها با مردم روان می‌شوند و از عادت و پیمان پیروی می‌کنند؛ و در هیچ مورد حتی نمی‌کوشند که برای خود فردی باشند.» (کاپلستون، ۱۹۹).

بر اساس اندیشه کی یرکگور معنی وجود داشتن و وجود اصیل این است که هرکس وجه راستین خود را برگزیند. در واقع وجود چیزی است که باید آن را ربود و یا به دست آورد. از این روی از رسیدن به وجود به «صبرورت و کوشیدن» یاد می‌کند (کاپلستون، ۱۹۹). به همین دلیل در نگرش وجودی، فرد به جای آنکه به مرگ دچار شود، مرگ خویش را می‌آفریند و پرورش می‌دهد. «حالت پذیرفتن فردیت ممتاز خویش. از

نظر هایدگر این معنا مستلزم واقف شدن و پذیرفتن جدی هستی رو به مرگ خویش است؛ و از نظر سارتر به معنای کسی است که به آزادی و مسئولیت اساسی خویش رسیده است. مینا قرار دادن «دازاین» در اندیشه فلاسفه وجودی، رد قواعد و بایسته‌های اخلاقی است. اینکه فرد شبیه خویش رفتار کند بر این اساس اصالت نمی‌تواند با مفاهیم پیشینی نسبت موجهی داشته باشد. عبارت کی یرکگور «لازم است همواره در نهان خانه انسان قدسی سکونت گزینیم. باید حقیقتی را جستجو کرد که یک حقیقت عمومی نیست؛ بلکه حقیقتی است برای من.» (وال، ۱۱) به همین معناست.

## منابع

- احمدی، بابک، *سارتر که می‌نوشت*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۰.
- \_\_\_\_\_، *هایدگر و پرسش بنیادین*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- استعلامی، محمد، *مولانا جلال‌الدین محمد بلخی «مثنوی»*، تهران، ناشر: انتشارات زوار، ۱۳۷۵.
- افلاکی، احمد، *مناقب العارفین*، تهران، ناشر: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- بلاکهام، ه.ج.، *شش متفکر آگزیستانسیالیست*، ترجمه محسن حکیمی، تهران، ناشر: نشر مرکز، ۱۳۹۳.
- حسینی رازنی، علی؛ نیرومند، آزاده، «جلوه‌های مرگ در شعر مولانا و ویتمن»، *فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی*، سال ششم، شماره ۱۳ (۱۳۹۱)، بهار و تابستان.
- خدایاری، مصطفی، «مرگ و موت ارادی از دیدگاه عطار و مولانا»، *فصلنامه تحقیقات تعلیمی دانشگاه آزاد بوشهر*، شماره ۲۷ (۱۳۹۵)، بهار.
- دزفولیان، کاظم، «موت ارادی در آینه مثنوی»، *فصلنامه تخصصی ادیان و عرفان*، سال هفتم، شماره ۲۸ (۱۳۹۰)، تابستان.
- دستغیب، عبدالعلی، *فلسفه‌های آگزیستانسیالیسم*، تهران، نشر بامداد، ۱۳۵۴.
- زرین کوب، عبدالحسین، سرنی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴.
- زمانی، کریم، *شرح جامع مثنوی*، تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_، *میناگر عشق*، تهران، نشر نی، ۱۳۹۳.
- شریفی نسب، مریم، «حکایت جان سیری بررسی تقابل مرگ و زندگی»، *پرتال جامع علوم انسانی*، شماره ۶۳ و ۶۴ (۸۶)، پاییز و زمستان.
- شهیدی، جعفر، *شرح مثنوی*، تهران، ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- فرامرز قراملکی، احد؛ همتی، حیدر، *چیستی و انواع مرگ از دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا*، ۱۳۸۸.
- فروزان فر، بدیع الزمان، *شرح مثنوی شریف*، ۱۳۸۰.

- فلین، توماس، *اگزیستانسیالیسم*، ترجمه حسین کیانی، تهران، نشر بصیرت، ۱۳۹۴.
- کاپلستون، فردریک چارلز، *فلسفه معاصر*، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، ناشر: انتشارات زوار، ۱۳۹۲.
- کمبر، ریچارد، *فلسفه کامو*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، ناشر: طرح نو، ۱۳۸۷.
- کمپانی زارع، مهدی، *خدا به روایت مولانا*، تهران، ناشر: نگاه معاصر، ۱۳۹۵.
- \_\_\_\_\_، *مولانا و اخلاقی زیستن*، تهران، ناشر: نگاه معاصر، ۱۳۹۴.
- \_\_\_\_\_، *مولانا و مدرسه عشق*، تهران، ناشر: نگاه معاصر، ۱۳۹۶.
- \_\_\_\_\_، *مولانا و مسائل وجودی انسان*، تهران، ناشر: نگاه معاصر، ۱۳۹۶.
- مگی، برایان، *مردان اندیشه*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.
- نصری، عبدالله، *خدا و انسان در فلسفه یاسپرس*، تهران، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
- نیکلسون، رینولد، *مثنوی معنوی*، تهران، ناشر: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- وال، ژان آندره، *اندیشه هستی*، ترجمه باقر پرهام، تهران انتشارات طهوری، ۱۳۵۷.
- هایدگر، مارتین، *هستی و زمان*، ترجمه سیاوش جمادی، تهران انتشارات ققنوس، ۱۳۸۹.
- همایی، جلال الدین، *مولوی نامه*، تهران، ناشر: نشر هما، ۱۳۷۹.

Filiz, Peach, *Death Faith & Existentialism*, Philosophy now, 2000.

Heidegger, Martin, *What is Metaphysics?* Siavash Jamadi Traslation. Phoenix Publishing, 2014.

Sefik Can, *Fundamentals of Rumi's Thought*, Tughra Books, 2006

Shajari, Morteza, *Death and Immortality from the viewpoint of Rumi, The Epistemological Research*, (Afaghe Hekmat), 2011- 2012